

THE PAST
OF DOUBLE-STANDARDS

THE FUTURE
OF EQUAL JUSTICE

عنوان مقاله :

ناوچه دنا و افشای نظام دوگانه انگاری

((نقد ساختاری مشروعیت سوری در پرونده حمله به ناوچه دنا))

نویسنده:

محمود رشنواز

دانشجوی دکتری حقوق بین الملل ، واحد امارات ،

دانشگاه آزاد اسلامی ، دبی ، امارات

(عضو مرکز وکلا، کارشناسان رسمی و مشاوران خانواده قوه قضائیه)

A CASE THAT EXPOSED THE DOUBLE-STANDARDS
A PRECEDENT FOR THE FUTURE



FROM SELECTIVE OUTRAGE TO UNIVERSAL JUSTICE
THE LAW MUST EVOLVE. JUSTICE MUST PREVAIL.

۱۴۰۵/۰۴/۳۱

UN CHARTER
ARTICLE 2(4)
PROHIBITION OF
THE USE OF FORCE



EQUAL SOVEREIGNTY
EQUAL JUSTICE



ACCOUNTABILITY
TRANSPARENCY
DUE PROCESS



SELECTIVE OUTRAGE
SILENT COUNCIL
VICTIMS WITHOUT JUSTICE

نظام حقوقی بین‌الملل معاصر، با وجود ادعای عینیت‌گرایی و بی‌طرفی، همواره عرصه‌ای برای اعمال قدرت، بازتولید ساختارهای سلطه و تداوم نابرابری‌های ساختاری بوده است. تحلیل حقوقی صرفاً مبتنی بر تفسیر متون، بدون توجه به بستر سیاسی، تاریخی و گفتمانی که قواعد در آن شکل گرفته و اجرا می‌شوند، نه تنها ناقص، بلکه گمراه‌کننده است. حمله ادعایی به ناوچه دنا، به مثابه یک «رخداد حقوقی»، نه در خلأ سیاسی، بلکه در شبکه‌ای از مناسبات قدرت، گفتمان‌های امنیتی و تقابل‌های ژئوپلیتیکی معنا می‌یابد. آنچه در این پژوهش دنبال می‌شود، نه صرفاً «تطبیق» قواعد موجود بر یک واقعه، بلکه «وارونه‌سازی» پرسش‌های بنیادین است: چرا برخی حملات نظامی «دفاع مشروع» نامیده می‌شوند و برخی دیگر «تجاوز»؟ این تمایز بر چه منطق گفتمانی استوار است؟ چگونه نظام حقوقی بین‌الملل، در عین ادعای جهان‌شمولی، امکان اعمال معیارهای دوگانه را فراهم می‌سازد؟ آیا اساساً می‌توان در نظامی که خود زائیده مناسبات قدرت پس از جنگ جهانی دوم است، به «عدالت حقوقی» فارغ از قدرت دست یافت؟ این پژوهش با اتخاذ رویکردی انتقادی-تحلیلی، درصدد است تا ضمن به کارگیری تمامی ابزارهای سنتی حقوق بین‌الملل - از منشور و کنوانسیون‌ها گرفته تا رویه قضایی و عرف - لایه‌های پنهان گفتمانی و ساختاری را نیز آشکار سازد. هدف، نه صرفاً داوری درباره مشروعیت یا عدم مشروعیت یک عملیات خاص، بلکه نمایش چگونگی کارکرد حقوق بین‌الملل به عنوان «زبان قدرت» است که در آن، قواعد یکسان، بسته به هویت فاعل و مفعول، تفسیرهایی کاملاً متضاد پیدا می‌کنند.

ماده ۲(۴) منشور ملل متحد، در نگاه نخست، جلوه‌ای از تحقق عدالت حقوقی در عرصه بین‌المللی است؛ هنجاری که پس از فاجعه جنگ‌های جهانی، قرار بود استفاده از زور را از گفتمان سیاست خارجی حذف کند. اما تاریخ حقوق بین‌الملل نشان داده است که این قاعده، بیش از آنکه یک «اصل حقوقی» خودبنیاد باشد، محصول گفتمان پیروزمندان جنگ جهانی دوم است؛ گفتمانی که همزمان با تأسیس نظم حقوقی جدید، استثناهایی چنان گسترده ایجاد کرد که اصل را به حاشیه راند. از منظر سنتی، بند ۴ ماده ۲ منشور تمامی دولت‌ها را در روابط بین‌المللی خود از تهدید یا توسل به زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر دولت، یا به هر نحو دیگری که با اهداف ملل متحد ناسازگار باشد، منع می‌کند. دامنه این حکم صرفاً به قلمرو سرزمینی دولت‌ها محدود نیست، بلکه هرگونه استفاده از نیروی نظامی علیه ارکان حاکمیتی یک دولت، از جمله نیروهای مسلح، شناورهای جنگی، هواگردهای نظامی و سایر نمادهای حاکمیت آن را نیز دربرمی‌گیرد. از این رو، حمله به یک ناو جنگی، از منظر حقوق بین‌الملل، صرفاً تعرض به یک وسیله نظامی نیست، بلکه در وهله نخست، استفاده از زور علیه یکی از مظاهر حاکمیت دولت محسوب می‌شود. با این حال، دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی نیکاراگوئه، اگرچه ظاهراً بر عرفی بودن منع توسل به زور تأکید کرد، اما در عمل، راه را برای تفسیر موسع دفاع مشروع و مشروعیت بخشی به اقدامات یک‌جانبه گشود. این تناقض نه تصادفی، بلکه بازتابی از ساختار قدرت در نظام حقوقی بین‌الملل است: حقوق بین‌الملل، در عین حال که خود را فرادست و فراگیر معرفی می‌کند، همواره در خدمت منافع قدرت‌های مسلط بازتولید می‌شود. رأی دیوان در قضیه نیکاراگوئه، اگرچه از یک سو ممنوعیت توسل به زور را به عنوان قاعده عرفی و حتی آمره به رسمیت شناخت، اما از سوی دیگر با ایجاد شکاف میان «حمله مسلحانه» و «استفاده ساده از زور»، زمینه را برای تفسیر سیاسی این مفاهیم فراهم آورد. پرسش انتقادی اینجاست که اگر حمله به ناوچه دنا توسط دولت‌های غربی انجام می‌شد، آیا تحلیل حقوقی یکسان بود؟ تجربه تاریخی نشان داده که پاسخ منفی است. نمونه حمله ایالات متحده به ناوچه‌های ایران در سال ۱۹۸۸ (عملیات آخوندک) یا حمله به ناوچه‌های یمنی، هرگز با همان

شدت به‌عنوان «نقض منشور» محکوم نشدند، در حالی که حملات مشابه از سوی دولت‌های دیگر، فوراً با اتهام «تجاوز» مواجه شدند. این دوگانگی، گویای آن است که «قاعده حقوقی» در خلأ معنا نمی‌یابد، بلکه در گفتمان قدرت تعریف می‌شود. شورای امنیت نیز به‌عنوان نهاد مسئول حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، به دلیل ساختار وتو و ترکیب اعضای دائم، هرگز نتوانسته است نقش یک «دادرسی‌طرف» را ایفا کند و رویه آن همواره تحت تأثیر منافع ژئوپلیتیکی قدرت‌های بزرگ بوده است.

ماده ۵۱ منشور، که به‌عنوان «مگنا کارتا»ی دفاع مشروع شناخته می‌شود، در عمل به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به اقدامات یک‌جانبه و حتی پیش‌دستانه تبدیل شده است. دکترین «دفاع مشروع پیش‌دستانه» که در استراتژی امنیت ملی ایالات متحده (۲۰۰۲) تبلور یافت، عملاً ماده ۵۱ را از هرگونه محتوای محدودکننده تهی ساخت. این تحول، نه نتیجه تفسیر حقوقی، بلکه حاصل تغییر گفتمان امنیتی پس از ۱۱ سپتامبر است؛ گفتمانی که «تهدید» را بازتعریف کرد و «حمله قریب‌الوقوع» را جایگزین «حمله واقعی» نمود. در نظام حقوقی سنتی، دفاع مشروع منوط به احراز شرایط چهارگانه‌ای است که در رویه دیوان بین‌المللی دادگستری و دکترین غالب تثبیت شده است: نخست، وقوع یک حمله مسلحانه واقعی با شدت و آثار کافی؛ دوم، انتساب حمله به دولت مقابل با ادله معتبر؛ سوم، ضرورت و عدم وجود وسیله کم‌خطرتر برای دفع خطر؛ چهارم، تناسب میان پاسخ نظامی و هدف دفاعی. افزون بر این، دولت مدعی دفاع مشروع مکلف است اقدامات خود را بی‌درنگ به شورای امنیت گزارش کند. اما بررسی رویه سیاسی نشان می‌دهد که این شرایط، همواره به‌طور یکسان اعمال نشده‌اند. برای مثال، در حمله ایالات متحده به عراق در سال ۲۰۰۳، ادعای دفاع مشروع مبتنی بر «تهدید قریب‌الوقوع» مطرح شد که بعدها با عدم کشف تسلیحات کشتار جمعی، بی‌اعتباری آن آشکار گردید، اما هیچ‌گونه مسئولیت بین‌المللی متوجه ایالات متحده نشد. در مقابل، حملات مشابه از سوی دولت‌های ضعیف‌تر، فوراً با واکنش شورای امنیت و تحریم‌های بین‌المللی مواجه شده‌اند. این ناهماهنگی، حکایت از آن دارد که ماده ۵۱ نه یک قاعده حقوقی با محتوای ثابت، بلکه «زمینه‌ای گفتمانی» است که قدرت‌های مسلط، متناسب با منافع خود، آن را بازتفسیر می‌کنند. پرونده سکوهای نفتی (ایران علیه ایالات متحده، ۲۰۰۳) از حیث بررسی حقوقی حملات علیه اهداف دریایی، اهمیت ویژه‌ای دارد. در این رأی، دیوان تصریح کرد که حتی اگر دولتی به دفاع مشروع استناد کند، صرف ادعا کافی نیست، بلکه باید وقوع حمله مسلحانه، انتساب آن به دولت مقابل، ضرورت اقدام و رعایت تناسب را به‌طور مستند اثبات کند. دیوان در نهایت بخش مهمی از استدلال‌های ایالات متحده را برای توجیه حملات نپذیرفت. اما پرسش اینجاست که اگر پرونده‌ای مشابه با طرفین معکوس مطرح می‌شد، آیا دیوان همان رویه را در پیش می‌گرفت؟ تجربه تاریخی نشان می‌دهد که دیوان نیز، به‌عنوان نهادی درون نظام بین‌الملل، کاملاً از مناسبات قدرت مصون نبوده است. بر همین مبنا، تحلیل حقوقی هرگونه حمله علیه ناوچه دنا نیز مستلزم پاسخ به مجموعه‌ای از پرسش‌های بنیادین است: آیا در زمان وقوع حادثه، شرایط حقوقی لازم برای اعمال دفاع مشروع وجود داشته است؟ آیا حمله مسلحانه‌ای که مبنای ادعای دفاع مشروع باشد، واقعاً رخ داده و به دولت مقابل قابل انتساب بوده است؟ آیا توسل به زور تنها وسیله موجود برای دفع خطر بوده است؟ آیا میزان نیروی به‌کاررفته با هدف دفاعی تناسب داشته است؟ و در نهایت، آیا الزامات شکلی مقرر در ماده ۵۱، از جمله اطلاع‌رسانی به شورای امنیت، رعایت شده

است؟ تا زمانی که این پرسش‌ها بر پایه ادله معتبر و معیارهای شناخته‌شده حقوق بین‌الملل پاسخ داده نشوند، نمی‌توان درباره انطباق یا عدم انطباق یک عملیات نظامی با ماده ۵۱ منشور ملل متحد اظهارنظر قطعی کرد. با این حال، آنچه از رویه مستقر دیوان بین‌المللی دادگستری و دکترین غالب حقوق بین‌الملل به‌روشنی برمی‌آید، آن است که اصل، ممنوعیت توسل به زور است و استثنای وارد بر این اصل باید به‌صورت محدود، مضیق و با رعایت کامل شرایط مقرر در حقوق بین‌الملل تفسیر شوند. از این‌رو، هرگونه عملیات نظامی علیه شناور رسمی یک دولت، تنها در صورتی می‌تواند با نظم حقوقی بین‌المللی سازگار تلقی شود که دولت استفاده‌کننده از زور، تمامی شرایط ماهوی و شکلی مقرر در منشور ملل متحد را با ادله متقن اثبات کند؛ در غیر این صورت، اصل بر تعارض چنین اقدامی با قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل خواهد بود. با این حال، نمی‌توان از این واقعیت غافل شد که در عمل، «بار اثبات» و «تفسیر قواعد» همواره تحت تأثیر جایگاه قدرت دولت مدعی قرار دارد و این خود یکی از مهم‌ترین چالش‌های نظام حقوقی بین‌الملل معاصر است.

حقوق بین‌الملل دریاهای، به‌ویژه پس از تصویب کنوانسیون ۱۹۸۲ ملل متحد درباره حقوق دریاهای، نظامی منسجم برای تعیین وضعیت حقوقی شناورها، حدود صلاحیت دولت‌ها و رژیم‌های حقوقی مناطق مختلف دریایی ایجاد کرده است. هرچند ایالات متحده آمریکا تاکنون به این کنوانسیون نپیوسته است، اما بخش قابل توجهی از قواعد آن، به‌ویژه مقررات مربوط به رژیم حقوقی دریای آزاد، آزادی دریانوردی و مصونیت شناورهای جنگی، امروزه در زمره قواعد عرفی حقوق بین‌الملل قرار گرفته‌اند و از این حیث برای تمامی دولت‌ها الزام‌آور تلقی می‌شوند. از این‌رو، تحلیل حقوقی هرگونه عملیات نظامی علیه یک ناو جنگی، از جمله ناوچه دنا، بدون توجه به این چارچوب حقوقی امکان‌پذیر نیست. ناوهای جنگی در حقوق بین‌الملل صرفاً وسایل شناور نظامی محسوب نمی‌شوند، بلکه به عنوان تجلی اقتدار و حاکمیت دولت متبوع خود شناخته می‌شوند. به همین دلیل، حقوق بین‌الملل جایگاه ویژه‌ای برای آنها قائل شده و مصونیتی فراتر از شناورهای تجاری یا حتی سایر شناورهای دولتی برای آنها پیش‌بینی کرده است. این مصونیت نه یک امتیاز تشریفاتی، بلکه تضمینی برای حفظ برابری حاکمیتی دولت‌ها و جلوگیری از مداخله در اعمال حاکمیت آنان در عرصه دریایی است. ماده ۳۲ کنوانسیون حقوق دریاهای تصریح می‌کند که ناوهای جنگی و سایر شناورهای دولتی که برای مقاصد غیرتجاری مورد استفاده قرار می‌گیرند، از مصونیت‌های مقرر در حقوق بین‌الملل بهره‌مند هستند. این حکم در کنار مواد ۹۵ و ۹۶ همان کنوانسیون، جایگاه حقوقی ویژه شناورهای نظامی را تثبیت می‌کند. مطابق ماده ۹۵، ناوهای جنگی در دریای آزاد از مصونیت کامل در برابر صلاحیت هر دولت، غیر از دولت صاحب پرچم، برخوردارند و هیچ دولت دیگری حق توقیف، بازرسی، مصادره یا اعمال صلاحیت اجرایی نسبت به آنها را ندارد، مگر در مواردی که خود حقوق بین‌الملل به‌صراحت اجازه داده باشد. اما پرسش انتقادی اینجاست که آیا این مصونیت در عمل، برای تمامی دولت‌ها به یکسان تضمین شده است؟ تجربه نشان داده که ناوهای جنگی دولت‌های قدرتمند، از مصونیتی عملی برخوردارند که فراتر از متن کنوانسیون است، در حالی که ناوهای جنگی دولت‌های ضعیف‌تر، حتی در مواردی که ادعای نقض مصونیت می‌شود، امکان پیگیری مؤثر و عادلانه از طریق سازوکارهای موجود را ندارند. مصونیت ناوهای جنگی، با این حال، به معنای مصونیت مطلق در برابر اقدامات نظامی نیست. در

صورت وقوع یک مخاصمه مسلحانه بین‌المللی، رژیم حقوقی زمان صلح جای خود را به قواعد خاص حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق مخاصمات مسلحانه دریایی می‌دهد. در چنین وضعیتی، شناور جنگی اصولاً یک هدف نظامی مشروع محسوب می‌شود و اصل مصونیت آن مانع از هدف قرار گرفتنش در چارچوب قواعد حقوق جنگ نیست. این تحول حقوقی، یکی از مهم‌ترین نقاط افتراق میان حقوق دریاها و حقوق مخاصمات مسلحانه دریایی است؛ زیرا آنچه در زمان صلح ممنوع است، ممکن است در شرایط مخاصمه، تحت ضوابط خاصی مجاز باشد. در همین راستا، راهنمای سن‌رمو درباره حقوق بین‌الملل قابل اعمال در مخاصمات مسلحانه دریایی (۱۹۹۴) که اگرچه یک معاهده الزام‌آور نیست، اما بازتاب گسترده‌ای از حقوق بین‌الملل عرفی و رویه دولت‌ها را منعکس می‌کند، مقرر می‌دارد که ناوهای جنگی، شناورهای کمکی نظامی، تأسیسات و تجهیزات نظامی دریایی، اصولاً اهداف نظامی مشروع هستند. با این حال، مشروع بودن اصل حمله به این اهداف به هیچ وجه به معنای آزادی مطلق در انتخاب شیوه، زمان یا ابزار حمله نیست؛ بلکه عملیات نظامی همچنان باید در چهارچوب اصول بنیادین حقوق بین‌الملل بشردوستانه اجرا شود. از این منظر، نخستین پرسش حقوقی درباره ناوچه دنا آن است که آیا این شناور در زمان حمله، همچنان واجد ویژگی‌های یک هدف نظامی مشروع بوده است یا خیر. اگر ناوچه در حال انجام مأموریت رزمی، پشتیبانی عملیاتی یا هر فعالیتی بوده که سهم مؤثری در عملیات نظامی داشته است، اصل حمله به آن، صرف‌نظر از مشروعیت یا عدم مشروعیت توسل اولیه به زور، در چارچوب حقوق مخاصمات مسلحانه قابل بررسی خواهد بود. اما اگر با ادله معتبر احراز شود که ناوچه در زمان حمله از چرخه عملیات رزمی خارج شده، به دلیل خسارات وارده توانایی مشارکت مؤثر در عملیات نظامی را از دست داده، قصد تسلیم خود را به‌صورت آشکار اعلام کرده یا وضعیت آن مشمول عنوان *Hors de Combat* بوده است، ادامه حمله یا حمله مجدد علیه آن می‌تواند با قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل بشردوستانه تعارض پیدا کند. مفهوم *Hors de Combat* یکی از مهم‌ترین نهادهای حمایتی در حقوق مخاصمات مسلحانه است. بر اساس ماده ۴۱ پروتکل الحاقی اول ۱۹۷۷، شخص یا واحد نظامی زمانی از رزم خارج‌شده تلقی می‌شود که آشکارا قصد تسلیم خود را اعلام کرده باشد، در وضعیت بی‌دفاع قرار گرفته و دیگر توانایی مشارکت در عملیات نظامی نداشته باشد، یا به دلیل جراحت، غرق شدن یا وضعیت مشابه عملاً از ادامه مخاصمه ناتوان باشد؛ مشروط بر آنکه از هرگونه اقدام خصمانه خودداری کند. اگرچه این مقرره در وهله نخست ناظر بر اشخاص است، اما آثار آن نسبت به وضعیت عملیاتی شناورهای جنگی نیز در ارزیابی مشروعیت ادامه حمله قابل توجه است؛ زیرا ادامه حمله به شناوری که عملاً توان رزمی خود را از دست داده و دیگر تهدید نظامی مؤثری ایجاد نمی‌کند، ممکن است در پرتو اصول ضرورت و انسانیت مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد. علاوه بر این، محل وقوع حادثه نیز در تحلیل حقوقی اهمیت اساسی دارد. اگر عملیات در دریای آزاد انجام شده باشد، قواعد حاکم بر دریای آزاد و آزادی دریانوردی اعمال خواهد شد؛ اما اگر حمله در دریای سرزمینی یک دولت ثالث یا در منطقه‌ای واقع شده باشد که تحت حاکمیت یا صلاحیت انحصاری آن دولت قرار دارد، موضوع از منظر حقوق دریاها ابعاد پیچیده‌تری پیدا می‌کند. مطابق مواد ۲ و ۳ کنوانسیون حقوق دریاها، دولت ساحلی بر دریای سرزمینی خود حاکمیت دارد و هیچ دولت خارجی اصولاً مجاز نیست بدون رضایت آن دولت، عملیات نظامی در این منطقه انجام دهد. در چنین فرضی، افزون

بر بررسی حقوق و تعهدات دولت‌های درگیر، باید آثار احتمالی اقدام نظامی بر حقوق حاکمیتی دولت ساحلی نیز مورد توجه قرار گیرد. از سوی دیگر، حقوق بین‌الملل دریاها و حقوق مخاصمات مسلحانه دریایی، دولت‌های متخاصم را حتی در جریان عملیات نظامی نیز از رعایت تعهدات بشردوستانه معاف نمی‌کنند. بنابراین، چنانچه حمله به یک شناور جنگی به غرق شدن آن یا خروج خدمه از کشتی منجر شود، وضعیت حقوقی اشخاص حاضر در آب تابع مقررات حمایتی کنوانسیون دوم ژنو و قواعد عرفی حقوق بشردوستانه خواهد بود. در این مرحله، موضوع دیگر صرفاً حمله به یک هدف نظامی نیست، بلکه حقوق افرادی مطرح است که ممکن است به دلیل جراحت، غرق شدن یا خروج از رزم، از حمایت ویژه حقوق بین‌الملل برخوردار شده باشند. در نتیجه، بررسی وضعیت حقوقی ناوچه دنا مستلزم تفکیک دقیق میان دو مرحله متمایز است: نخست، مشروعیت اولیه حمله به شناور به عنوان یک هدف نظامی و دوم، مشروعیت نحوه اجرای عملیات و رفتار با خدمه پس از حمله. خلط این دو مرحله می‌تواند به تحلیل نادرست قواعد قابل اعمال منجر شود. حتی اگر فرض شود که ناوچه دنا در زمان حمله یک هدف نظامی مشروع بوده است، این امر به‌تنهایی مشروعیت تمامی اقدامات بعدی را تضمین نمی‌کند؛ زیرا حقوق بین‌الملل بشردوستانه، در هر شرایطی، طرف‌های مخاصمه را به رعایت اصول انسانیت، ضرورت نظامی، تناسب، احتیاط و حمایت از اشخاص خارج از رزم ملزم می‌داند. از همین رو، ارزیابی نهایی مشروعیت عملیات دریایی صرفاً با احراز ماهیت نظامی هدف پایان نمی‌یابد، بلکه باید تمامی مراحل عملیات، از انتخاب هدف تا رفتار پس از حمله، در پرتو مجموعه قواعد حقوق بین‌الملل مورد سنجش قرار گیرد. با این حال، در اینجا نیز نمی‌توان از تأثیر ساختار قدرت بر تفسیر «هدف نظامی مشروع» غافل شد؛ آنچه برای یک دولت «هدف نظامی» محسوب می‌شود، ممکن است برای دولت دیگر «اقدامی غیرنظامی» تلقی گردد و این خود یکی از عرصه‌های نزاع گفتمانی در حقوق بین‌الملل معاصر است.

حقوق بین‌الملل بشردوستانه، که از آن به عنوان «حقوق حاکم بر رفتار در جریان مخاصمات مسلحانه» نیز یاد می‌شود، با هدف ایجاد تعادل میان ضرورت‌های نظامی و ملاحظات انسانی شکل گرفته است. این شاخه از حقوق بین‌الملل، برخلاف قواعد ناظر بر مشروعیت توسل به زور، مشروع یا نامشروع بودن آغاز جنگ را موضوع بررسی قرار نمی‌دهد، بلکه صرف‌نظر از علت، آغازگر یا مشروعیت مخاصمه، قواعدی الزام‌آور را بر نحوه انجام عملیات نظامی حاکم می‌سازد. به همین دلیل، حتی در شرایطی که یکی از طرف‌های مخاصمه مدعی اعمال مشروع حق دفاع مشروع باشد، همچنان مکلف به رعایت الزامات حقوق بین‌الملل بشردوستانه است و نمی‌تواند به بهانه مشروعیت توسل به زور، از اجرای قواعد حمایتی این نظام حقوقی عدول کند. مبنای اصلی اعمال حقوق بین‌الملل بشردوستانه، وجود یک مخاصمه مسلحانه بین‌المللی است. مطابق ماده ۲ مشترک کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹، صرف وقوع هرگونه درگیری مسلحانه میان دو یا چند دولت، برای اعمال این کنوانسیون‌ها کافی است و تحقق آن وابسته به اعلان رسمی جنگ یا شناسایی وضعیت مخاصمه از سوی طرفین نیست. این برداشت در رویه دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق، به‌ویژه در رأی مشهور دادستان علیه تادیچ (Prosecutor v. Tadić) ۱۹۹۵ (که دیوان کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق تصریح کرده است که تحقق مخاصمه مسلحانه منوط به اعلان رسمی جنگ نیست،

بلکه هرگونه توسل به زور میان دولت‌ها برای اعمال حقوق بین‌الملل بشردوستانه کفایت می‌کند، نیز مورد تأیید قرار گرفته است. بنابراین، اگر احراز شود که حمله ادعایی علیه ناوچه دنا در بستر یک مخاصمه مسلحانه بین‌المللی صورت گرفته است، تمامی قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه، اعم از معاهدات و قواعد عرفی، بر رفتار طرفین حاکم خواهد بود. با وجود آنکه ناوهای جنگی اصولاً اهداف نظامی مشروع محسوب می‌شوند، حقوق بین‌الملل بشردوستانه حمله به چنین اهدافی را نیز بدون قید و شرط مجاز نمی‌داند. مشروعیت هدف نظامی تنها یکی از شرایط قانونی بودن حمله است و در کنار آن، رعایت اصول بنیادین حقوق بشردوستانه، یعنی اصل تفکیک، اصل تناسب، اصل ضرورت نظامی و اصل احتیاط در حمله، الزامی است. این اصول نه تنها در پروتکل الحاقی اول ۱۹۷۷، بلکه در مطالعه قواعد عرفی کمیته بین‌المللی صلیب سرخ نیز به عنوان قواعد عرفی لازم‌الاجرا برای تمامی دولت‌ها شناسایی شده‌اند. نخستین و اساسی‌ترین اصل، اصل تفکیک است که در ماده ۴۸ پروتکل الحاقی اول منعکس شده و ستون فقرات حقوق بین‌الملل بشردوستانه به شمار می‌رود. مطابق این اصل، طرف‌های مخاصمه مکلف‌اند همواره میان اهداف نظامی و اشخاص یا اموال غیرنظامی تمایز قائل شوند و عملیات نظامی خود را صرفاً متوجه اهداف نظامی نمایند. این تعهد نه تنها ناظر بر انتخاب هدف است، بلکه فرماندهان نظامی را مکلف می‌کند پیش از صدور دستور حمله، اطلاعات موجود درباره ماهیت هدف را به‌طور دقیق ارزیابی و راستی‌آزمایی کنند. در نتیجه، چنانچه حمله‌ای بر پایه اطلاعات ناقص، ارزیابی نادرست یا بی‌توجهی آشکار نسبت به وضعیت واقعی هدف انجام شده باشد، این امر می‌تواند در ارزیابی مسئولیت ناشی از نقض حقوق بشردوستانه مؤثر باشد. در خصوص ناوچه دنا، اصل تفکیک اقتضا می‌کند که پیش از هرگونه نتیجه‌گیری حقوقی، وضعیت واقعی شناور در زمان حمله مشخص شود. اگر ناوچه همچنان در عملیات نظامی مشارکت مؤثر داشته و ویژگی‌های یک هدف نظامی مشروع را دارا بوده است، اصل تفکیک به‌تنهایی مانع حمله نخواهد بود. اما اگر با ادله معتبر احراز شود که شناور از چرخه عملیات رزمی خارج شده، توانایی نظامی خود را از دست داده یا در وضعیتی قرار داشته که دیگر مشارکت مؤثری در عملیات نظامی نداشته است، استمرار حمله یا حمله مجدد ممکن است با الزامات حقوق بین‌الملل بشردوستانه ناسازگار باشد. اصل دوم، تناسب است که در بند (ب) جزء (۵) ماده ۵۱ پروتکل الحاقی اول و قواعد عرفی حقوق بشردوستانه انعکاس یافته است. بر اساس این اصل، حتی هنگامی که هدف مورد حمله یک هدف نظامی مشروع باشد، عملیات نباید به گونه‌ای طراحی یا اجرا شود که خسارات پیش‌بینی‌شده به غیرنظامیان یا اموال غیرنظامی به‌طور آشکار بیش از مزیت نظامی مستقیم و مشخص مورد انتظار باشد. تناسب، ارزیابی پسینی نتیجه عملیات نیست، بلکه سنجشی است که باید پیش از حمله و بر پایه اطلاعاتی که در زمان تصمیم‌گیری در اختیار فرمانده قرار داشته، انجام شود. از این رو، در بررسی مشروعیت عملیات علیه ناوچه دنا، ارزیابی تصمیم فرماندهان باید با توجه به اطلاعات موجود در زمان حمله و نه بر اساس نتایج بعدی صورت گیرد. اصل سوم، ضرورت نظامی است؛ اصلی که به دولت‌ها اجازه می‌دهد تنها از آن میزان زور استفاده کنند که برای تحقق یک هدف نظامی مشروع ضرورت واقعی داشته باشد. ضرورت نظامی هرگز مجوز نادیده گرفتن قواعد بشردوستانه نیست و نمی‌تواند توجیه‌کننده اقداماتی باشد که به‌طور مستقل در حقوق بین‌الملل ممنوع شناخته شده‌اند. در نتیجه، حتی در شرایطی که حمله به یک ناو جنگی از حیث

انتخاب هدف مشروع باشد، باید بررسی شود که آیا میزان نیروی به کاررفته، نوع تسلیحات انتخاب شده و شیوه اجرای عملیات، فراتر از آنچه برای دستیابی به هدف نظامی لازم بوده، نبوده است. در کنار ضرورت، اصل احتیاط در حمله که در ماده ۵۷ پروتکل الحاقی اول تبیین شده، یکی از مهم‌ترین تعهدات عملی فرماندهان نظامی محسوب می‌شود. این اصل دولت‌ها را مکلف می‌کند که پیش از آغاز عملیات، تمام اقدامات احتیاطی ممکن را برای اطمینان از ماهیت نظامی هدف، انتخاب وسیله و روش مناسب حمله و کاهش خسارات جانبی اتخاذ کنند. افزون بر این، اگر در هر مرحله از عملیات روشن شود که هدف مورد نظر واجد شرایط یک هدف نظامی مشروع نیست یا ادامه حمله موجب خسارات نامتناسب خواهد شد، فرمانده مکلف است حمله را لغو یا متوقف کند. این تعهد، بازتاب اصل بنیادین انسانیت در حقوق مخاصمات مسلحانه است و بی‌توجهی به آن می‌تواند در ارزیابی مسئولیت حقوقی و کیفری مرتکبان نقش تعیین‌کننده داشته باشد. یکی دیگر از مهم‌ترین ابعاد حقوقی این پرونده، وضعیت خدمه ناوچه پس از حمله است. کنوانسیون دوم ژنو ۱۹۴۹ که به حمایت از مجروحان، بیماران و غریقان نیروهای مسلح در دریا اختصاص دارد، در مواد ۱۲ و ۱۸ دولت‌های درگیر را مکلف می‌کند که بدون هیچ‌گونه تبعیض، مجروحان و غریقان را مورد حمایت قرار داده، در حد امکان آنان را جست‌وجو و نجات دهند و از تعرض به جان و کرامت آنان جلوگیری کنند. مطابق ماده ۱۲ این کنوانسیون، تمامی مجروحان، بیماران و غریقان باید در هر شرایطی مورد احترام و حمایت قرار گیرند و هیچ‌گونه تبعیض ناموجهی در برخورد با آنان اعمال نشود. همچنین طرف‌های مخاصمه مکلف‌اند از وارد آوردن آسیب بیشتر به آنان خودداری کرده و در حد امکان امکانات درمانی لازم را فراهم آورند. علاوه بر این، ماده ۱۸ کنوانسیون دوم ژنو مقرر می‌دارد که پس از هر درگیری دریایی، طرف‌های مخاصمه باید تا حد امکان و بدون تأخیر، اقدامات لازم را برای جست‌وجوی مجروحان، بیماران و غریقان، نجات آنان، جمع‌آوری اجساد و جلوگیری از غارت یا بی‌حرمتی نسبت به پیکر کشته‌شدگان انجام دهند. از این‌رو، اگر در یک حادثه مشخص ثابت شود که پس از پایان عملیات امکان واقعی برای نجات بازماندگان وجود داشته اما عمداً از انجام این تکلیف خودداری شده است، این موضوع می‌تواند در ارزیابی رعایت یا نقض تعهدات حقوق بشر دوستانه مؤثر باشد. این تعهد، صرفاً یک الزام اخلاقی نیست، بلکه یکی از قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل بشردوستانه است که نقض آن، بسته به شرایط، می‌تواند آثار مهمی در زمینه مسئولیت بین‌المللی دولت و حتی مسئولیت کیفری فردی داشته باشد. در نتیجه، اگر با ادله معتبر احراز شود که پس از حمله، امکان واقعی و معقول برای جست‌وجو و نجات خدمه وجود داشته، اما عامدانه از انجام این تکلیف خودداری شده یا اشخاصی که از رزم خارج شده بودند هدف حملات بعدی قرار گرفته‌اند، چنین رفتارهایی می‌تواند در ارزیابی نقض کنوانسیون دوم ژنو و سایر قواعد عرفی حقوق بشردوستانه مورد استناد قرار گیرند. البته احراز چنین ادعایی مستلزم بررسی دقیق واقعیت‌های میدانی، گزارش‌های کارشناسی، شهادت شهود، داده‌های عملیاتی و سایر ادله قابل اعتماد است و صرف طرح ادعا برای انتساب مسئولیت حقوقی یا کیفری کافی نخواهد بود. از مجموع قواعد یادشده چنین برمی‌آید که مشروعیت حمله به یک ناو جنگی صرفاً با اثبات نظامی بودن هدف پایان نمی‌یابد، بلکه تمامی مراحل عملیات، از انتخاب هدف و تصمیم به حمله گرفته تا شیوه اجرای عملیات و رفتار با مجروحان و بازماندگان پس از درگیری، باید با الزامات حقوق بین‌الملل بشردوستانه

انطباق داشته باشد. از این رو، در ارزیابی حقوقی حمله ادعایی به ناوچه دنا، صرف تمرکز بر مشروعیت اولیه هدف کافی نیست؛ بلکه رعایت اصول تفکیک، تناسب، ضرورت، احتیاط و حمایت از اشخاص خارج از رزم، عناصر تعیین کننده‌ای هستند که بر پایه آنها می‌توان درباره انطباق یا عدم انطباق رفتار ارتكابی با حقوق بین‌الملل بشردوستانه اظهار نظر کرد. اما در اینجا نیز باید توجه داشت که تفسیر این اصول در رویه قضایی بین‌المللی، همواره تحت تأثیر گفتمان قدرت قرار داشته است؛ برای مثال، مفهوم «تناسب» در حملات نیروهای نظامی قدرتمند، بسیار موسع‌تر از حملات مشابه توسط دولت‌های ضعیف‌تر تفسیر شده است. این نابرابری تفسیری، یکی از مهم‌ترین موانع تحقق عدالت در حقوق بین‌الملل بشردوستانه به شمار می‌رود.

صرف احراز نقض یک قاعده حقوق بین‌الملل، پایان تحلیل حقوقی نیست، بلکه نقطه آغاز بررسی آثار و پیامدهای آن در نظام مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها است. حقوق بین‌الملل معاصر بر این اصل استوار است که هرگاه رفتار منتسب به یک دولت، ناقض تعهدات بین‌المللی آن باشد، مسئولیت بین‌المللی دولت محقق می‌شود و دولت متخلف مکلف است آثار ناشی از فعل متخلفانه خود را جبران کند. این اصل، یکی از مستحکم‌ترین قواعد حقوق بین‌الملل عرفی است که امروزه در «طرح مواد مسئولیت دولت‌ها برای اعمال متخلفانه بین‌المللی» مصوب کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۱ به صورت نظام‌مند تدوین شده و در رویه دیوان بین‌المللی دادگستری نیز به کرات مورد استناد قرار گرفته است. ماده نخست این طرح، قاعده‌ای بنیادین را بیان می‌کند: هر فعل متخلفانه بین‌المللی یک دولت، مسئولیت بین‌المللی آن دولت را به دنبال دارد. این اصل، فارغ از ماهیت تعهد نقض‌شده، بر تمامی شاخه‌های حقوق بین‌الملل حاکم است؛ خواه تعهد ناشی از منشور ملل متحد باشد، خواه از کنوانسیون‌های ژنو، حقوق بین‌الملل دریاها یا قواعد عرفی. بنابراین، اگر احراز شود که حمله به ناوچه دنا با تعهدات بین‌المللی دولت مهاجم مغایرت داشته است، آثار حقوقی آن باید در چارچوب قواعد مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها مورد بررسی قرار گیرد. مطابق ماده ۲ طرح مواد مسئولیت دولت‌ها، تحقق مسئولیت بین‌المللی مستلزم اجتماع دو عنصر اساسی است. نخست، رفتار مورد نظر باید بر اساس قواعد حقوق بین‌الملل به دولت قابل انتساب باشد و دوم، آن رفتار باید ناقض یکی از تعهدات بین‌المللی دولت در زمان وقوع فعل باشد. این دو شرط، ارکان بنیادین هر دعوای مسئولیت بین‌المللی را تشکیل می‌دهند و بدون احراز هم‌زمان آنها، مسئولیت دولت تحقق نخواهد یافت. در خصوص عنصر نخست، یعنی انتساب، حقوق بین‌الملل معیارهای روشنی ارائه کرده است. اقدامات نیروهای مسلح، فرماندهان نظامی، مقامات رسمی و سایر اشخاص یا نهادهایی که به‌عنوان ارکان دولت عمل می‌کنند، اصولاً مستقیماً به دولت متبوع آنان منتسب می‌شود. بنابراین، چنانچه حمله علیه ناوچه دنا توسط نیروهای نظامی رسمی یک دولت و در چارچوب عملیات نظامی آن دولت انجام شده باشد، اصل انتساب رفتار، در حقوق بین‌الملل، اصولاً محل تردید نخواهد بود. در مقابل، اگر عملیات توسط بازیگران غیردولتی انجام شده باشد، احراز مسئولیت دولت مستلزم بررسی معیارهای کنترل مؤثر، هدایت یا دستوردهی خواهد بود؛ معیارهایی که دیوان بین‌المللی دادگستری در آرای نیکاراگوئه و نسل‌کشی بوسنی و هرزگوین علیه صربستان به تفصیل درباره آنها اظهار نظر کرده است. عنصر دوم، یعنی نقض تعهد بین‌المللی، مستلزم آن است که رفتار ارتكابی با تعهدی که در زمان وقوع حادثه بر عهده دولت قرار داشته، ناسازگار باشد. این تعهد ممکن

است از منشور ملل متحد، کنوانسیون‌های ژنو، حقوق بین‌الملل عرفی، کنوانسیون حقوق دریاها یا سایر منابع معتبر حقوق بین‌الملل ناشی شده باشد. بنابراین، اگر ثابت شود که حمله خارج از حدود دفاع مشروع، بدون مجوز شورای امنیت یا همراه با نقض قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل بشردوستانه صورت گرفته است، عنصر دوم مسئولیت نیز می‌تواند محقق شود. از ویژگی‌های مهم مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها آن است که تحقق آن، اصولاً منوط به اثبات قصد سوء یا عنصر روانی نیست. برخلاف مسئولیت کیفری افراد که احراز قصد یا علم مرتکب اهمیت اساسی دارد، در مسئولیت بین‌المللی دولت، ملاک اصلی، وقوع فعل متخلفانه و انتساب آن به دولت است. به همین دلیل، حتی اگر مقامات دولت مدعی اشتباه اطلاعاتی، سوءبرداشت یا خطای عملیاتی باشند، این امر لزوماً مانع تحقق مسئولیت بین‌المللی نخواهد شد؛ هرچند ممکن است در ارزیابی برخی آثار یا شیوه جبران خسارت مؤثر باشد. پس از احراز مسئولیت، مهم‌ترین پیامد حقوقی آن، تعهد به جبران کامل خسارت است. ماده ۳۱ طرح مواد مسئولیت دولت‌ها مقرر می‌دارد که دولت مسئول مکلف است کلیه خسارات ناشی از فعل متخلفانه، اعم از خسارات مادی و معنوی، را به‌طور کامل جبران کند. این اصل، بازتاب قاعده‌ای است که دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در قضیه مشهور کارخانه کورزو (Factory at Chorzów) بیان کرد و بعدها به یکی از اصول مسلم حقوق بین‌الملل تبدیل شد؛ بر اساس این قاعده، جبران خسارت باید تا حد امکان وضعیت را به حالتی بازگرداند که اگر فعل متخلفانه رخ نداده بود، وجود می‌داشت. حقوق بین‌الملل سه شیوه اصلی برای اجرای این تعهد پیش‌بینی کرده است. نخست، اعاده وضعیت سابق که در صورت امکان، دولت متخلف را مکلف می‌کند وضعیت حقوقی پیش از وقوع نقض را اعاده کند. در مواردی که اعاده عینی ممکن نباشد، شیوه دوم یعنی پرداخت غرامت مطرح می‌شود که شامل جبران کلیه خسارات مالی قابل ارزیابی است. افزون بر آن، در مواردی که خسارات صرفاً جنبه مالی نداشته یا لطمه به حیثیت، اعتبار یا حقوق بنیادین دولت زیان‌دیده وارد شده باشد، جلب رضایت نیز به‌عنوان یکی از اشکال جبران خسارت مورد شناسایی قرار گرفته است؛ از جمله از طریق عذرخواهی رسمی، اعلام نقض یا تضمین عدم تکرار. در صورتی که حمله به ناوچه دنا موجب خسارات جانی، مالی یا سایر زیان‌های قابل انتساب به فعل متخلفانه شده باشد، دامنه جبران خسارت، حسب مورد، می‌تواند شامل هزینه‌های مربوط به نابودی یا آسیب به تجهیزات نظامی، خسارات وارده به تأسیسات و اموال، هزینه‌های درمانی، زیان‌های ناشی از فقدان یا جراحت کارکنان و نیز سایر خسارات مستقیم ناشی از فعل متخلفانه باشد. البته تعیین دقیق میزان این خسارات، مستلزم بررسی کارشناسی، ارائه اسناد و احراز رابطه سببیت میان رفتار ارتكابی و زیان ادعایی است. از سوی دیگر، اگر فعل متخلفانه متضمن نقض تعهداتی باشد که در برابر جامعه بین‌المللی به‌عنوان یک کل یا قواعد آمره حقوق بین‌الملل قرار دارند، آثار مسئولیت می‌تواند از روابط دوجانبه دولت‌ها فراتر رود. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه بارسلونا تراکشن مفهوم تعهدات عام‌الشمول را تبیین کرد و کمیسیون حقوق بین‌الملل نیز در مواد ۴۰ و ۴۱ طرح مسئولیت دولت‌ها، پیامدهای ناشی از نقض شدید تعهدات ناشی از قواعد آمره را مورد توجه قرار داده است. اگرچه انطباق هر پرونده خاص با این مقررات مستلزم بررسی دقیق اوضاع و احوال آن است، اما این قواعد نشان می‌دهد که برخی تعهدات بنیادین، فراتر از منافع صرف دو دولت، مورد حمایت کل جامعه بین‌المللی قرار دارند. در نهایت، باید میان مسئولیت

بین‌المللی دولت و مسئولیت کیفری فردی تفکیک قائل شد. حتی اگر مسئولیت بین‌المللی یک دولت به دلیل نقض منشور ملل متحد یا قواعد حقوق بشردوستانه احراز شود، این امر به‌تنهایی به معنای تحقق جنایت جنگی یا مسئولیت کیفری اشخاص نیست. مسئولیت دولت و مسئولیت کیفری افراد، دو نظام مستقل اما مکمل در حقوق بین‌الملل هستند که هر یک شرایط، عناصر و آثار خاص خود را دارند. از این‌رو، در تحلیل حقوقی حمله به ناوچه دنا، احراز مسئولیت بین‌المللی دولت می‌تواند مبنای مطالبه جبران خسارت و سایر آثار حقوقی باشد، در حالی که بررسی امکان انتساب مسئولیت کیفری به فرماندهان یا تصمیم‌گیرندگان، مستلزم احراز عناصر خاص پیش‌بینی‌شده در اساسنامه رم و سایر قواعد حقوق بین‌الملل کیفری خواهد بود. با این حال، در اینجا نیز باید پرسید که آیا سازوکارهای موجود برای اعمال مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، به‌ویژه در مواردی که دولت متخلف از قدرت‌های بزرگ باشد، کارآمد هستند؟ تجربه نشان داده که دیوان بین‌المللی دادگستری، با وجود صلاحیت نظری، در عمل با موانع جدی از جمله عدم پذیرش صلاحیت اجباری توسط بسیاری از دولت‌های قدرتمند، مواجه است و این خود یکی از مهم‌ترین نقاط ضعف نظام مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها به شمار می‌رود.

حقوق بین‌الملل کیفری، برخلاف حقوق بین‌الملل عمومی که عمده‌تاً مسئولیت دولت‌ها را موضوع خود قرار می‌دهد، بر مسئولیت کیفری اشخاص حقیقی تمرکز دارد. از این منظر، ارتکاب یک فعل متخلفانه توسط دولت، هرچند ممکن است موجب مسئولیت بین‌المللی آن دولت شود، به‌تنهایی برای انتساب مسئولیت کیفری به فرماندهان، مقامات سیاسی یا سایر تصمیم‌گیرندگان کافی نیست. اساسنامه رم دیوان کیفری بین‌المللی، که مهم‌ترین سند معاصر در زمینه جرایم بین‌المللی به شمار می‌رود، میان مسئولیت دولت و مسئولیت کیفری فردی تفکیک قائل شده و تحقق هر یک را منوط به احراز شرایط و عناصر مستقل می‌داند. از این‌رو، تحلیل حقوقی حمله به ناوچه دنا مستلزم آن است که ابتدا روشن شود آیا رفتار مورد ادعا صرفاً می‌تواند به‌عنوان نقض حقوق بین‌الملل یا استفاده غیرقانونی از زور ارزیابی شود یا آنکه شرایط لازم برای ورود به قلمرو جنایت جنگی نیز وجود دارد. نخستین شرط برای اعمال مقررات مربوط به جنایات جنگی، وجود یک مخاصمه مسلحانه بین‌المللی است. ماده ۸ اساسنامه رم، همانند ماده ۲ مشترک کنوانسیون‌های ژنو، قلمرو جنایات جنگی را به رفتارهایی محدود می‌کند که در ارتباط با یک مخاصمه مسلحانه ارتکاب یافته باشند. این شرط که در رویه دیوان کیفری بین‌المللی و دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق نیز مورد تأکید قرار گرفته است، بیانگر آن است که حقوق بین‌الملل کیفری تنها زمانی قواعد خاص خود را اعمال می‌کند که میان رفتار مرتکب و مخاصمه مسلحانه، رابطه‌ای واقعی و مؤثر وجود داشته باشد. در نتیجه، اگر احراز نشود که حمله ادعایی علیه ناوچه دنا در چارچوب یک مخاصمه مسلحانه بین‌المللی رخ داده است، اصولاً عنوان «جنایت جنگی» قابلیت اعمال نخواهد داشت؛ هرچند امکان بررسی موضوع از منظر مسئولیت بین‌المللی دولت یا ممنوعیت توسل به زور همچنان باقی خواهد بود. با فرض احراز وجود مخاصمه، گام بعدی تعیین وضعیت حقوقی ناوچه دنا در زمان حمله است. بر اساس حقوق بین‌الملل بشردوستانه و «راهنمای سن‌رمو درباره حقوق بین‌الملل قابل اعمال در مخاصمات مسلحانه دریایی»، ناوهای جنگی اصولاً اهداف نظامی مشروع محسوب می‌شوند و حمله به آنها، در صورت رعایت قواعد حقوق بشردوستانه، فی‌نفسه ممنوع نیست. بنابراین، صرف غرق کردن یا آسیب

رساندن به یک ناو جنگی، بدون بررسی سایر عناصر، نمی‌تواند مبنای انتساب جنایت جنگی باشد. آنچه در حقوق بین‌الملل کیفری اهمیت دارد، نحوه اجرای حمله و وضعیت حقوقی هدف در لحظه حمله است، نه صرف ماهیت نظامی آن. از همین رو، اگر با ادله معتبر ثابت شود که ناوچه دنا در زمان حمله از رزم خارج شده، به دلیل خسارات وارده دیگر توانایی مشارکت مؤثر در عملیات نظامی را نداشته، قصد تسلیم خود را به‌طور آشکار اعلام کرده یا خدمه آن در وضعیت حمایت‌شده حقوق بشردوستانه قرار گرفته بودند، حمله یا ادامه حمله ممکن است در پرتو ماده ۸ اساسنامه رم مورد ارزیابی کیفری قرار گیرد. در مقابل، اگر ناوچه همچنان در حال انجام مأموریت نظامی مؤثر بوده و تمامی ویژگی‌های یک هدف نظامی مشروع را حفظ کرده باشد، صرف هدف قرار گرفتن آن، بدون احراز سایر عناصر، برای تحقق جنایت جنگی کافی نخواهد بود. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های حقوق بین‌الملل کیفری، ضرورت احراز عنصر مادی جرم و عنصر روانی جرم به‌صورت هم‌زمان است. ماده ۳۰ اساسنامه رم مقرر می‌کند که اصل بر آن است که جرایم موضوع صلاحیت دیوان تنها زمانی قابل انتساب به مرتکب هستند که رفتار مورد نظر با قصد و آگاهی انجام شده باشد، مگر آنکه اساسنامه به‌طور خاص معیار دیگری را پیش‌بینی کرده باشد. بنابراین، صرف اشتباه در ارزیابی اطلاعات، خطای نظامی، نقص سامانه‌های شناسایی یا برداشت نادرست از وضعیت عملیاتی هدف، لزوماً برای احراز مسئولیت کیفری کافی نیست. دادستان باید اثبات کند که مرتکب از وضعیت واقعی هدف یا از احتمال بالای نقض قواعد حقوق بشردوستانه آگاه بوده و با وجود این آگاهی، تصمیم به اجرای عملیات گرفته است. در این چارچوب، برخی از بندهای ماده ۸ اساسنامه رم، بسته به اوضاع و احوال پرونده، ممکن است در تحلیل حقوقی حمله به ناوچه دنا اهمیت پیدا کنند. برای مثال، بند (الف)(۱) ماده ۸ ناظر بر قتل عمد اشخاصی است که تحت حمایت کنوانسیون‌های ژنو قرار دارند؛ بند (الف)(۳) وارد آوردن عمدی رنج شدید یا صدمات شدید جسمی را جرم‌انگاری می‌کند؛ بند (ب)(۱) حمله عمدی علیه غیرنظامیان را ممنوع می‌داند؛ بند (ب)(۲) از اموال غیرنظامی حمایت می‌کند؛ بند (ب)(۴) حملاتی را که با علم به ورود خسارات آشکارا نامتناسب به غیرنظامیان انجام می‌شوند، در شمار جنایات جنگی قرار می‌دهد و بند (ب)(۶) کشتن یا مجروح کردن دشمنی را که سلاح بر زمین گذاشته یا به‌وضوح تسلیم شده است، ممنوع اعلام می‌کند. با این حال، قابلیت استناد به هر یک از این مقررات، منوط به احراز دقیق عناصر اختصاصی همان جرم و انطباق آنها با واقعیت‌های پرونده است و نمی‌توان صرفاً بر پایه فرضیات یا توصیف کلی واقعه، نتیجه‌گیری کیفری قطعی ارائه کرد. از منظر حقوق بین‌الملل کیفری، وضعیت خدمه ناو پس از حمله نیز اهمیت ویژه‌ای دارد. مطابق کنوانسیون دوم ژنو، اشخاصی که به دلیل غرق شدن، جراحت یا خروج از رزم دیگر در محاصره مشارکت مؤثر ندارند، از حمایت ویژه برخوردارند. اگر ثابت شود که این اشخاص، با وجود خروج از رزم، عمداً هدف حمله قرار گرفته‌اند یا امکان واقعی نجات آنان وجود داشته اما عامدانه از انجام این تکلیف خودداری شده است، چنین رفتاری ممکن است در ارزیابی مسئولیت کیفری افراد دخیل باشد. البته تحقق این نتیجه نیز مستلزم اثبات دقیق شرایط عینی، امکان واقعی نجات، آگاهی مرتکبان و رابطه میان تصمیم اتخاذشده و نتیجه حاصل است. یکی دیگر از مهم‌ترین مباحث این حوزه، مسئولیت فرماندهی است که در ماده ۲۸ اساسنامه رم مورد شناسایی قرار گرفته است. بر اساس این مقرره، فرماندهان نظامی صرفاً به دلیل صدور دستور مستقیم مسئول

نیستند، بلکه اگر نسبت به ارتکاب جرایم توسط نیروهای تحت امر خود آگاه بوده یا با توجه به اوضاع و احوال باید آگاه می‌بودند و با وجود اختیار و کنترل مؤثر، اقدامات لازم و معقول را برای جلوگیری از ارتکاب جرم یا ارجاع موضوع به مراجع صالح انجام نداده باشند، ممکن است شخصاً مسئول شناخته شوند. مسئولیت فرماندهی، در واقع، مسئولیتی ناشی از ترک فعل است و هدف آن تضمین پاسخگویی فرماندهانی است که با وجود امکان مداخله، از جلوگیری از نقض‌های شدید حقوق بشردوستانه خودداری کرده‌اند. با وجود تمامی این مباحث، باید تأکید کرد که حقوق بین‌الملل کیفری بر اصل احتیاط در انتساب مسئولیت استوار است. هیچ دادگاه کیفری بین‌المللی صرف وقوع یک حمله یا حتی غیرقانونی بودن احتمالی استفاده از زور را برای اثبات جنایت جنگی کافی نمی‌داند. بلکه لازم است تمامی عناصر مادی، روانی و حقوقی جرم، همراه با رابطه میان رفتار مرتکب و مخاصمه مسلحانه، بر اساس ادله معتبر و فراتر از استانداردهای متعارف اثبات مدنی، احراز شوند. از همین رو، ارزیابی حقوقی حمله به ناوچه دنا نیز نمی‌تواند بر پایه صرف توصیف حادثه یا استناد کلی به قواعد حقوق بین‌الملل صورت گیرد، بلکه مستلزم بررسی دقیق اسناد عملیاتی، گزارش‌های کارشناسی، داده‌های فنی، شهادت شهود، اطلاعات مربوط به وضعیت عملیاتی شناور و سایر ادله قابل اعتماد است. از مهم‌ترین این ادله می‌توان به تصاویر ماهواره‌ای، تصاویر پهپادی یا ویدئوهای ثبت‌شده از حمله، داده‌های راداری و سامانه‌های رهگیری دریایی، اطلاعات مربوط به موقعیت و وضعیت عملیاتی ناو، مکالمات رادیویی و ارتباطات فرماندهی، گزارش‌های پزشکی قانونی، شهادت بازماندگان و شاهدان عینی، گزارش کارشناسان مستقل نظامی و دریایی و نیز اسناد و دستورات عملیاتی در صورت دسترسی اشاره کرد. تنها پس از ارزیابی این مجموعه از ادله است که امکان احراز عناصر مادی و روانی جرم و انطباق رفتار ارتكابی با مقررات اساسنامه رم فراهم خواهد شد. در نتیجه، از منظر حقوق بین‌الملل کیفری، حمله به یک ناو جنگی به‌خودی‌خود جنایت جنگی محسوب نمی‌شود، زیرا شناورهای جنگی اصولاً اهداف نظامی مشروع هستند. تنها در صورتی که با ادله معتبر ثابت شود عملیات با نقض قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل بشردوستانه، از جمله حمله به اشخاص یا واحدهای خارج از رزم، بی‌اعتنایی آشکار به اصول تفکیک، تناسب، ضرورت و احتیاط، یا سایر مصادیق پیش‌بینی‌شده در ماده ۸ اساسنامه رم همراه بوده و عنصر روانی لازم نیز احراز شود، امکان بررسی انتساب عنوان «جنایت جنگی» به اشخاص مسئول وجود خواهد داشت. از این رو، تفکیک میان غیرقانونی بودن استفاده از زور و تحقق جنایت جنگی نه‌تنها یک تمایز نظری، بلکه یکی از بنیادی‌ترین الزامات تحلیل صحیح حقوق بین‌الملل در این‌گونه پرونده‌ها به شمار می‌رود. با این حال، در اینجا نیز باید به نابرابری ساختاری در اعمال حقوق کیفری بین‌المللی اشاره کرد؛ دیوان کیفری بین‌المللی، با وجود صلاحیت نظری جهانی، در عمل عمدتاً به پرونده‌های مربوط به دولت‌های ضعیف یا آفریقایی پرداخته و از بررسی جرایم ارتكابی توسط قدرت‌های بزرگ یا متحدان آنها خودداری کرده است. این نابرابری، یکی از مهم‌ترین چالش‌های مشروعیت دیوان به شمار می‌رود و نشان می‌دهد که حقوق کیفری بین‌الملل نیز، مانند سایر شاخه‌های حقوق بین‌الملل، در شبکه‌ای از مناسبات قدرت گرفتار شده است.

پس از تبیین مبانی حقوقی حاکم بر ممنوعیت توسل به زور، حقوق بین‌الملل دریاها، حقوق بین‌الملل بشردوستانه، مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها و شرایط تحقق جنایت جنگی، و نیز پس از نقد ساختاری این نظام‌ها در پرتو گفتمان قدرت، ضروری است

قواعد مزبور بر وقایع ادعایی مربوط به حمله به ناوچه دنا تطبیق داده شوند. هدف از این بخش، صدور حکم قطعی درباره مسئولیت هیچ دولت یا شخصی نیست، بلکه بررسی این است که در صورت اثبات وقایع ادعایی با ادله معتبر، چه آثار و پیامدهای حقوقی ممکن است بر آنها مترتب شود، و نیز نشان دادن این نکته که در عمل، تفسیر و اعمال این قواعد هرگز جدا از مناسبات قدرت نیست. نخستین پرسش اساسی آن است که آیا حمله ادعایی علیه ناوچه دنا از منظر حقوق بین‌الملل عمومی، استفاده‌ای مشروع از زور بوده یا آنکه می‌تواند با ممنوعیت مقرر در بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد تعارض داشته باشد. پاسخ به این پرسش وابسته به بررسی شرایط دفاع مشروع مندرج در ماده ۵۱ منشور، از جمله وقوع حمله مسلحانه، ضرورت، تناسب و گزارش فوری به شورای امنیت است. چنانچه این شرایط احراز نشود و مجوزی نیز از سوی شورای امنیت صادر نشده باشد، از منظر حقوق بین‌الملل عمومی، امکان طرح ادعای مغایرت عملیات با اصل منع توسل به زور وجود خواهد داشت. اما همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، در عمل، احراز یا عدم احراز این شرایط، شدیداً تحت تأثیر هویت دولت‌های درگیر و جایگاه قدرت آنها در نظام بین‌الملل قرار دارد. در گام بعد، باید وضعیت حقوقی ناوچه دنا در زمان حمله بررسی شود. مطابق حقوق مخاصمات مسلحانه دریایی، شناورهای جنگی اصولاً اهداف نظامی مشروع محسوب می‌شوند؛ بنابراین صرف هدف قرار گرفتن یک ناو جنگی، به‌تنهایی دلالت بر نقض حقوق بین‌الملل بشردوستانه یا تحقق جنایت جنگی ندارد. آنچه اهمیت دارد، وضعیت واقعی شناور در لحظه حمله است. اگر ادله نشان دهد که ناوچه در حال انجام مأموریت رزمی مؤثر بوده و همچنان قابلیت مشارکت در عملیات نظامی را داشته است، اصل حمله، از حیث انتخاب هدف، ممکن است با قواعد حقوق بشردوستانه سازگار تلقی شود. اما اگر احراز شود که شناور از رزم خارج شده، قصد تسلیم خود را آشکار کرده یا دیگر تهدید نظامی مؤثری ایجاد نمی‌کرده است، ادامه حمله یا حمله مجدد می‌تواند از منظر حقوق بین‌الملل بشردوستانه محل ایراد باشد. تحلیل حقوقی این پرونده همچنین مستلزم بررسی نحوه اجرای عملیات است. حتی اگر هدف نظامی مشروع باشد، فرماندهان نظامی مکلف‌اند اصول تفکیک، تناسب، ضرورت و احتیاط را رعایت کنند. بنابراین باید مشخص شود که آیا پیش از حمله، اطلاعات کافی درباره وضعیت هدف جمع‌آوری شده بود، آیا ارزیابی مناسبی از آثار عملیات انجام شده بود و آیا از میان گزینه‌های موجود، روشی انتخاب شده بود که کمترین خسارات جانبی ممکن را ایجاد کند. چنانچه بررسی اسناد عملیاتی، گزارش‌های کارشناسی یا سایر ادله نشان دهد که این الزامات رعایت نشده‌اند، امکان استناد به نقض حقوق بین‌الملل بشردوستانه تقویت خواهد شد. از منظر حقوق بین‌الملل بشردوستانه، وضعیت خدمه ناو پس از حمله نیز واجد اهمیت اساسی است. اگر احراز شود که پس از اصابت، بخشی از خدمه مجروح، غریق یا خارج از رزم شده بودند، قواعد کنوانسیون دوم ژنو دولت‌های درگیر را مکلف به جست‌وجو، حمایت و نجات آنان می‌کند. در صورتی که با وجود امکان واقعی برای اجرای این تعهدات، عامدانه از انجام آنها خودداری شده یا اشخاص خارج از رزم هدف اقدامات بعدی قرار گرفته باشند، این رفتار می‌تواند در ارزیابی مسئولیت ناشی از نقض حقوق بین‌الملل بشردوستانه مؤثر باشد. از حیث مسئولیت بین‌المللی دولت، احراز دو عنصر اساسی ضروری است: نخست، انتساب عملیات به دولت و دوم، اثبات مغایرت آن با تعهدات بین‌المللی. اگر عملیات توسط نیروهای رسمی یک دولت انجام شده باشد، عنصر انتساب اصولاً محقق است و

تمرکز اصلی بر بررسی انطباق یا عدم انطباق رفتار با قواعد منشور ملل متحد، حقوق بین‌الملل بشردوستانه و سایر تعهدات بین‌المللی خواهد بود. در صورت احراز فعل متخلفانه، قواعد مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، از جمله تعهد به جبران خسارت، اعاده وضعیت در حدود امکان، پرداخت غرامت و سایر اشکال جبران، قابل بررسی خواهند بود. با این حال، تحقق مسئولیت بین‌المللی دولت، لزوماً به معنای تحقق جنایت جنگی نیست. برای انتساب عنوان جنایت جنگی، باید افزون بر اثبات وجود مخاصمه مسلحانه، عناصر اختصاصی جرایم موضوع ماده ۸ اساسنامه رم نیز احراز شوند. به بیان دیگر، لازم است با ادله معتبر ثابت شود که رفتار ارتكابی از مصادیق مشخص پیش‌بینی‌شده در حقوق بین‌الملل کیفری بوده و مرتکبان با علم و قصد لازم اقدام کرده‌اند. صرف غیرقانونی بودن احتمالی توسل به زور یا حتی نقض برخی تعهدات بین‌المللی، به‌تنهایی برای تحقق مسئولیت کیفری فردی کفایت نمی‌کند. در ارزیابی امکان انتساب مسئولیت کیفری به فرماندهان یا مقامات تصمیم‌گیر نیز باید بررسی شود که آیا آنان نسبت به وضعیت واقعی هدف، پیامدهای عملیات و احتمال نقض قواعد حقوق بشردوستانه آگاهی داشته‌اند یا خیر و آیا با وجود اختیار و کنترل مؤثر، اقدامات لازم برای جلوگیری از رفتارهای غیرقانونی را انجام داده‌اند. پاسخ به این پرسش‌ها، نیازمند دسترسی به اسناد فرماندهی، دستورات عملیاتی، گزارش‌های اطلاعاتی و سایر ادله‌ای است که در عمل، تنها از طریق تحقیقات مستقل و رسیدگی قضایی قابل ارزیابی است. از منظر اثبات، هیچ نتیجه‌گیری حقوقی درباره این پرونده بدون بررسی مجموعه‌ای از ادله قابل اعتماد امکان‌پذیر نیست. تصاویر ماهواره‌ای، داده‌های راداری، اطلاعات ناوبری، گزارش‌های کارشناسان دریایی و نظامی، اسناد پزشکی قانونی، شهادت بازماندگان، مکاتبات عملیاتی و سایر مستندات فنی، در کنار یکدیگر، مبنای ارزیابی حقوقی هر مرجع صلاحیت‌دار خواهند بود. فقدان هر یک از این عناصر می‌تواند بر قابلیت اثبات ادعاها اثرگذار باشد و به همین دلیل، تحلیل حقوقی این پرونده باید همواره میان فرض حقوقی و واقعیت اثبات‌شده تفکیک قائل شود. بر این اساس، اگر در یک رسیدگی قضایی بی‌طرفانه و مبتنی بر ادله معتبر احراز شود که حمله ادعایی خارج از حدود دفاع مشروع انجام شده، قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل بشردوستانه در جریان عملیات یا پس از آن نقض شده و عناصر لازم برای مسئولیت کیفری افراد نیز وجود داشته است، حسب مورد می‌توان از مسئولیت بین‌المللی دولت و، در صورت تحقق شرایط قانونی، مسئولیت کیفری اشخاص مسئول سخن گفت. در مقابل، اگر بررسی ادله نشان دهد که عملیات در چارچوب قواعد حاکم بر مخاصمات مسلحانه انجام شده و عناصر لازم برای نقض حقوق بین‌الملل یا تحقق جنایت جنگی احراز نشده است، انتساب چنین عناوینی از منظر حقوق بین‌الملل با دشواری جدی مواجه خواهد بود. از این‌رو، تحلیل حقوقی حمله ادعایی به ناوچه دنا نشان می‌دهد که ارزیابی مشروعیت یا عدم مشروعیت عملیات، صرفاً با اتکا به توصیف واقعه یا مواضع سیاسی طرفین امکان‌پذیر نیست، بلکه نیازمند تطبیق دقیق واقعیت‌های اثبات‌شده با قواعد حقوق بین‌الملل عمومی، حقوق بین‌الملل بشردوستانه، حقوق دریاها و حقوق بین‌الملل کیفری است. تنها در پرتو چنین تحلیلی است که می‌توان درباره آثار حقوقی احتمالی این حادثه اظهارنظر مستدل و منطبق با موازین شناخته‌شده حقوق بین‌الملل ارائه کرد. با این حال، نباید از یاد برد که حتی دقیق‌ترین تحلیل حقوقی نیز در

خلاً سیاسی انجام نمی‌شود و هرگونه نتیجه‌گیری حقوقی، همواره در بستر گفتمان‌های قدرت و مناسبات ژئوپلیتیکی معنا می‌یابد.

تحولات نظام بین‌المللی معاصر نشان می‌دهد که حقوق بین‌الملل، به‌ویژه پس از تصویب منشور ملل متحد، بر اصل منع توسل به زور، احترام به حاکمیت دولت‌ها و حمایت از کرامت انسانی در زمان مخاصمات مسلحانه استوار شده است. در این چارچوب، هرگونه عملیات نظامی علیه شناورهای جنگی دولت‌ها، علاوه بر آنکه باید با قواعد حاکم بر مشروعیت توسل به زور انطباق داشته باشد، ملزم به رعایت قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه نیز هست. از این‌رو، ارزیابی حقوقی حمله ادعایی به ناوچه دنا مستلزم بررسی هم‌زمان این دو نظام حقوقی و پرهیز از خلط میان آنهاست. بررسی انجام‌شده در این پژوهش، با رویکردی انتقادی، نشان داد که در صورت احراز وقوع حمله و انتساب آن به یک دولت خارجی، نخست باید مشروعیت استفاده از زور بر اساس بند (۴) ماده (۲) و ماده (۵۱) منشور ملل متحد ارزیابی شود. چنانچه عملیات نظامی خارج از موارد استثنایی پیش‌بینی‌شده در منشور، یعنی بدون مجوز شورای امنیت یا خارج از شرایط دفاع مشروع انجام شده باشد، از منظر حقوق بین‌الملل عمومی می‌تواند به‌عنوان نقض اصل بنیادین منع توسل به زور و موجب مسئولیت بین‌المللی دولت تلقی شود. در چنین فرضی، قواعد مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، از جمله تعهد به توقف فعل متخلفانه، جبران کامل خسارات و ارائه تضمین نسبت به عدم تکرار، حسب مورد قابل اعمال خواهد بود. همچنین بررسی قواعد حقوق دریاها نشان داد که ناوهای جنگی، به‌عنوان شناورهای دولتی، از جایگاه ویژه‌ای در نظام حقوقی بین‌المللی برخوردارند و مصونیت آنها در حقوق بین‌الملل عرفی و کنوانسیون حقوق دریاها مورد شناسایی قرار گرفته است. با این حال، در صورت وقوع مخاصمه مسلحانه بین‌المللی، وضعیت این شناورها تابع قواعد خاص حقوق مخاصمات مسلحانه دریایی خواهد بود و مشروعیت حمله به آنها بر اساس معیارهای حقوق بین‌الملل بشردوستانه ارزیابی می‌شود. این پژوهش همچنین نشان داد که صرف حمله به یک ناو جنگی، حتی اگر از منظر حقوق بین‌الملل عمومی غیرقانونی تلقی شود، برای احراز جنایت جنگی کافی نیست. شناورهای جنگی اصولاً اهداف نظامی مشروع محسوب می‌شوند و تحقق عنوان «جنایت جنگی» مستلزم اثبات عناصر مضاعفی است که در کنوانسیون‌های ژنو، پروتکل الحاقی اول ۱۹۷۷، اساسنامه رم دیوان کیفری بین‌المللی و قواعد عرفی حقوق بین‌الملل بشردوستانه پیش‌بینی شده‌اند. از جمله این عناصر می‌توان به حمله عمدی به اشخاص خارج از رزم، نقض آشکار اصول تفکیک، تناسب، ضرورت و احتیاط، یا خودداری عامدانه از حمایت و نجات مجروحان و غریقان اشاره کرد. افزون بر این، مسئولیت کیفری فردی تنها زمانی قابل انتساب است که عنصر روانی جرم، شامل قصد و آگاهی مرتکبان، مطابق ماده (۳۰) اساسنامه رم احراز شود و حسب مورد شرایط مسئولیت فرماندهی موضوع ماده (۲۸) همان اساسنامه نیز تحقق یافته باشد. از سوی دیگر، بررسی رویه دیوان بین‌المللی دادگستری، دادگاه‌های کیفری بین‌المللی و دکترین معتبر حقوق بین‌الملل نشان می‌دهد که هیچ مرجع قضایی بین‌المللی صرف وقوع یک حمله نظامی را برای احراز جنایت جنگی کافی ندانسته است. در تمامی این مراجع، احراز مسئولیت مستلزم ارائه مجموعه‌ای از ادله معتبر، از جمله اسناد عملیاتی، داده‌های فنی، تصاویر ماهواره‌ای، گزارش‌های کارشناسی، شهادت شهود و سایر مستندات قابل اتکا است. بنابراین، نتیجه‌گیری

حقوقی درباره هر حادثه مشخص، از جمله حمله ادعایی به ناوچه دنا، بدون بررسی دقیق و بی‌طرفانه ادله، با اصول دادرسی منصفانه و موازین حقوق بین‌الملل سازگار نخواهد بود. بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که اگر در یک فرآیند رسیدگی حقوقی یا قضایی صالح، با اتکا به ادله معتبر، ثابت شود که حمله مورد ادعا خارج از چارچوب دفاع مشروع، بدون مجوز شورای امنیت و همراه با نقض قواعد آمره حقوق بین‌الملل و اصول بنیادین حقوق بین‌الملل بشردوستانه انجام شده است، حسب مورد امکان طرح مسئولیت بین‌المللی دولت و، در صورت احراز تمامی عناصر قانونی، مسئولیت کیفری اشخاص مسئول نیز وجود خواهد داشت. در مقابل، در فقدان چنین ادله‌ای یا در صورت احراز انطباق عملیات با قواعد حقوق بین‌الملل قابل اعمال، انتساب این عناوین حقوقی با موانع جدی مواجه خواهد بود. با این حال، آنچه این پژوهش بیش از هر چیز بر آن تأکید دارد، این است که حاکمیت قانون در عرصه بین‌المللی، در وضعیت موجود، بیش از آنکه یک «واقعیت حقوقی» باشد، یک «آرمان» است که تحقق آن مستلزم بازنگری بنیادین در ساختارهای قدرت، پایان دادن به نظام دوگانه‌انگاری در تفسیر و اعمال قواعد، و ایجاد سازوکارهای واقعاً بی‌طرف و فراگیر برای حل و فصل اختلافات است. تا زمانی که شورای امنیت در انحصار قدرت‌های بزرگ باقی بماند، دیوان بین‌المللی دادگستری فاقد صلاحیت اجباری فراگیر باشد و دیوان کیفری بین‌المللی به‌عنوان ابزاری برای محاکمه دولت‌های ضعیف عمل کند، نمی‌توان از «عدالت حقوقی» در معنای واقعی کلمه سخن گفت. در نهایت، این پژوهش نشان می‌دهد که حاکمیت قانون در عرصه بین‌المللی اقتضا می‌کند مشروعیت یا عدم مشروعیت هرگونه عملیات نظامی، نه بر پایه ملاحظات سیاسی، بلکه بر اساس اصول مسلم حقوق بین‌الملل، قواعد حقوق بشردوستانه، ادله قابل اتکا و رسیدگی بی‌طرفانه مراجع صلاحیت‌دار ارزیابی شود. تنها از رهگذر چنین رویکردی می‌توان ضمن تضمین پاسخگویی نسبت به نقض‌های احتمالی، از تضعیف نظام حقوقی بین‌المللی و اصول بنیادین حاکم بر صلح، امنیت و حمایت از کرامت انسانی جلوگیری کرد. اما تحقق این آرمان، نیازمند اراده جمعی جامعه بین‌المللی برای عبور از گفتمان‌های سلطه و ایجاد نظامی مبتنی بر عدالت، برابری و احترام متقابل است؛ نظامی که در آن، حقوق نه زبان قدرت، بلکه زبان حقیقت و عدالت باشد.

Title :

Dena Frigate: The Double-Standard System Exposed

((A Structural Critique of Legitimacy Erosion in International Law))

the writer:

Mahmoud Rashnavaz

DENA FRIGATE
LEGAL PRECEDENT



UNITED NATIONS

**EQUAL SOVEREIGNTY
EQUAL JUSTICE**

A FUTURE WHERE INTERNATIONAL
LAW IS NOT SHAPED BY POWER,
BUT BY PRINCIPLE.
A SYSTEM WHERE EVERY NATION
IS PROTECTED, AND EVERY
VIOLATION IS ACCOUNTABLE.

CASE PRECEDENT

INTERNATIONAL LAW
ARTICLE 2(4) UN CHARTER
PROHIBITION OF THE USE
OF FORCE

PRINCIPLES AFFIRMED

- SOVEREIGN EQUALITY
- NON-AGGRESSION
- ACCOUNTABILITY
- DUE PROCESS
- TRANSPARENCY

Doctoral student of International Law,

Emirates Branch, Islamic Azad University, Dubai, UAE



TREATIES



JUDICIAL REVIEW



INDEPENDENT
ADJUDICATION



TRANSPARENCY



EQUAL
REPRESENTATION

**member of the center of lawyers, official experts and
consultants of the judiciary**

2026/07/22

